

گول نمایی و هنجار گریزی در ادبیات عصر عباسی

هادی نظری منظم،^{۱*} سید محمود قتالی^۲

۱- استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه تربیت مدرس

۲- دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه بوعلی سینا، همدان

hadi.nazari@modares.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۰۶/۲۶

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۲/۲۹

چکیده:

شعر تحامق یا گول نمایی گونه‌ای خاص از ادبیات طنزآلود، نوعی انتقاد و اعتراض ضمنی است که در ادبیات عباسی ظهور و گسترش یافت. عصر عباسی جماعتی از شاعران دریوزه، فقیر، و هنجارگریز را شاهد بود که در پس کودن نمایی و خنداندن مردم، تصویری از دگرگونی ارزشها و درد ورنج خویش و اقشار فقیر جامعه به دست داده و بدین وسیله، درآمد و شهرتی کسب کردند و به ادبیات عرب نیز صبغه‌ای مردمی بخشیدند.

روش این مقاله، توصیفی-تحلیلی است و در آن، عوامل پیدایش ادبیات گول نمایی در عصر عباسی و اهداف و علل گرایش به این آیین مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است. تبیین مهم ترین موضوعات و بررسی ویژگیهای فنی و ارزش ادبی این گونه اشعار نیز مورد توجه نگارندگان بوده است.

کلیدواژه‌ها: تحامق و گول نمایی، شعر عربی، عصر عباسی، ادبیات مردمی.

۱. مقدمه

عصر عباسی با وجود پیشرفتهای فرهنگی و اقتصادی قابل توجه‌ای که داشت، «آمیزه‌ای بود از همه چیز و ضد آن؛ چندان که در عصر عباسی، تفاوتها به مرز تناقض رسید و در نتیجه، ستیزی فراگیر و مستمر در بین طبقات مردم، نژادها، ملیتها، مذاهب، و حامیان نو و کهن پدید آمد». (الفاخوری، ۱۹۸۶، ج ۱: ۶۷۲) در نتیجه‌ی این امر، ادیبان عصر عباسی از ذوق ادبی جدیدی برخوردار شدند و این ذوق، به دگرگونی در بسیاری از انگاره‌ها و مفاهیم ادبی، و در نتیجه،

تولیدات هنری انجامید.

از نمونه‌های این دگرگونی در انگاره‌ها و مفاهیم ادبی، آن است که شعر عرب از دوره‌ی عباسی به بعد، تا حد زیادی به توده‌های مردم گرایش می‌یابد، و صبغهی اشرافی آن به نحو قابل توجهی رنگ می‌بازد. ادبیات مربوط به متکدیان، حقه‌بازان، طفیلی‌ها، عیاران، بینوایان گول‌نما... از سرچشمه‌های ادبیات توده‌ها در این عصر است. «درست است که بخشی از شعر کهن عربی در جاهلیت، در موضوعات مربوط به توده‌ها سروده می‌شد، مثل سروده‌هایی در باران خواهی از خدا، نغمه‌های ساریبانان، و اشعار مربوط به رقصاندن کودکان؛ اما به طور کلی، این اشعار بسیار اندک است و پدیده‌ای فراگیر به شمار نمی‌آید. لیکن در عصر عباسی نوعی شعر رواج یافت که مخاطب آن، بخش عظیمی از توده‌های مردم بود. این پدیده، ابتدا در شعر بشّار نمود یافت و پس از آن در اشعار ابوالعتاهیه و ابونؤاس، و آنگاه در شعر بسیاری از شاعران طراز دوم، و بویژه در نزد شاعران گول‌نما و در یوزهای چون ابوالشقمق^۱، ابن حجّاج^۲، ابن سکرّه^۳ و... پدیدار شد». (اسماعیل، ۲۰۰۹: ۳۳۱-۳۳۲)

توده‌گرایی و غلبه‌ی روح جمعی در عصر عباسی اول (۱۳۲-۲۳۲هـ) دلایلی دارد. یکی از مهم‌ترین این دلایل این است که «عموم شاعران، از اقشار ضعیف و طبقه‌ی کارگران بودند و

۱- نام او، ابو محمد مروان بن محمد است. وی در بصره به دنیا آمد و در فقر و ناداری زیست. مردم از ترس هجوگویی و نیش تند زبانش از وی دوری می‌جستند. بیشتر اشعار او در مدح، خمر، هجو و مجون ولودگی سروده شده است. او بود که موضوع «گره سخنگو» را وارد ادبیات عرب کرد. تاریخ وفات وی دقیقاً دانسته نیست. (رک: فروخ، ۱۹۸۱، ج ۱: ۱۸۰؛ سزگین، ۱۹۹۱، ج ۲: ۶۴)

۲- ابو عبدالله حسین بن احمد (متوفی ۳۹۱ق/۱۰۰۱م)، شاعر شیعی مذهب و «سخیفه سرا». وی هرزه‌درایی و پرده‌دوری در شعر را مکتب خود ساخت و در آن چنان چیره دست شد که به قول برخی از نویسندگان کهن، تنها با امرؤالقیس، نامورترین و نیز کهن‌ترین شاعر عرب قابل قیاس است. هیچ یک از منابع کهن، زندگی‌نامه جامع و روشنی از او به دست نداده‌اند. (رک: آذرنوش، ۱۳۷۴، ج ۳: ۳۱۲، ذیل ابن حجّاج)

۳- ابوالحسن محمد بن عبدالله هاشمی (متوفی ۳۸۵ق/۹۹۵م)، شاعر فکاهه‌سرا و هزل‌گو و نکته‌پرداز عهد عباسی. او به ابن رائطه یا ابن رابطه نیز شهرت داشته است. او از اعقاب مهدی، خلیفه‌ی عباسی است. وی در روزگاری ظهور کرد که محیط فسادآلود و اشرافی بغداد، شعر مجالس عیش و کوچه و بازار و آنچه را به «سخف» و مجون مشهور بود، بسیار می‌پسندید. (رک: وکیلی، ۱۳۷۴، ج ۳: ۶۹۳، ذیل ابن سکره)

کمتر شاعری از طبقه‌ی اشراف و اعیان ظهور کرد. حتی شاعرانی هم که بر سفره‌ی خلفا می‌نشستند و در کاخهای ایشان زندگی می‌کردند ارتباط خود را با توده‌ی مردم و روحیات ایشان حفظ کردند». (ضیف، ۲۰۱۰، ج ۴: ۵۰۰)

افزون بر آن باید دانست که «جامعه‌ی عباسی از دهه‌ی چهارم قرن سوم هجری و در نتیجه‌ی وخامت اوضاع سیاسی و حکومتی، از لحاظ اقتصادی با بحرانهایی مواجه شد. تبعات این بحرانهای سیاسی و اقتصادی، در نهایت متوجه طبقات فقیر می‌شد». (اسماعیل، ۲۰۰۹: ۲۸۴-۲۸۵)

در نتیجه‌ی این امر، و در پی نومیدی و احساس ناکامی، نوعی شعر پدید آمد که «در ظاهر، نوعی لودگی و هرزه‌گویی است و ابزار سرگرمی و وقت‌گذرانی و خنداندن به شمار می‌آید، اما در واقع، و در معنای دور خود، دلالت محکمی دارد بر نپذیرفتن این دوره و ردّ تمامی ارزشهای تحریف شده آن. این گونه شعر، با وجود مضحک بودن، شباهت بسیاری دارد به یک حکایت و لطیفه‌ی اعتراض آمیز و سرکش». (همان: ۲۸۵)

تَحَامُّق یا گول نمایی، رفتاری ارادی است که شاعر غالباً با انگیزه کسب ثروت و شهرت و بیان مشکلات خویش به شیوه‌ای خنده آور و تمسخرآمیز بروز می‌دهد. این پدیده در همه‌ی دورانها، و از زمان پیدایش ظلم و فقر، بیش و کم نمود داشته است. ادبیات گول نمایان را می‌توان نوعی عصیان ضمنی و انتقاد غیرمستقیم و طنزآلود از شرایط نابسامان اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی جوامع دانست. گول نمایی و تحامق، سند تاریخی، اجتماعی و روانی بسیار مهمی است و بر تنزل ذوق عمومی دلالت دارد.

البته باید دانست که مدتی زمان لازم بود تا نافدان محافظه کار و سنت پرست، شاعران و ادیبان مردمی فوق را به رسمیت بشناسند. چه «این گونه شاعران، به تمام معنا نمی‌توانسته‌اند به تمام قوالب کهن و فادار باشند و بیش و کم، تخلفات و انحرافات از آنچه که «عمود شعر» نامیده می‌شود، پیدا کرده‌اند و پیداست ابتدا سنت پرستان، اینان را به هیچ می‌گرفته‌اند، حال آنکه عامه‌ی شنوندگان و خوانندگان شعر، تحت تأثیر جاذبه‌ی مردمی اشعار ایشان واقع می‌شدند، بطوری که ادیبان محافظه کار نیز بالاخره راضی شدند و موافقت کردند که این قبیل شاعران را تحت عنوان «مُتَحَامِقُونَ» (= گول نمایان) رده بندی کنند. در این نامگذاری نکته‌ای هست و آن اینکه اکثر این گونه شاعران، قادر به ساختن و پرداختن شعر در قوالب سنتی و طبق

کلیشه‌های عادی نیز بودند و چنین تلقی می‌شد که در عامیانه سرایی و یا سرودن شعرهایی متضمن کلمات و اصطلاحات و اندیشه‌های پیشه‌وران خرده پا، عمداً خود را به «حماقت» می‌زنند». (ذکاوتی، ۱۳۶۶: ۲۵)

نکته سنجی وباریک بینی از ویژگیهای کسانی است که در طول تاریخ، تظاهر به دیوانگی و حماقت می‌کرده اند، و از همین رو است که به آنان، «عقلای مجانین» نیز گفته‌اند. تمایل به کسب مال و شهرت و خلاصی جستن از تعرضها و آسیب‌های ناشی از انتقاد صریح، از دلایل روی آوردن فرزندان به این شیوه از بیان است. چه، ادیب مجنون نما و مدعی گولی «در پناه آزادی‌ای که دیوانگی‌اش به وی داده است، سخنانی می‌تواند بگوید و کارهایی می‌تواند بکند که آن اقوال و افعال برای اشخاص عادی، حرام و ممنوع است؛ چنانکه در حکایتی از مصیبت نامه، لیلی نیز به مجنون می‌گوید:

تا توانی با خرد بیگانه باش	عقل را غارت کن و دیوانه باش
زان که گر تو عاقل آیی سوی من	زخم بسیاری خوری در کوی من
لیک اگر دیوانه آیی در شمار	هیچکس را با تو نبود هیچ کار

(شادروی منش، ۱۳۸۴: ۵۱-۵۲)

اعتقاد به مردمی شدن شعر، و تمایل به ارضای عموم مردم از ویژگیهای شاعران مزبور است. ظاهراً آنان باور داشتند که شعر باید به تمام موضوعات - و حتی سخیف و کم بهایپردازد. به دیگر سخن، فلسفه‌ی شعری ایشان بر لزوم گرایش به توده‌های مردم و عصیان علیه «ضرورت التزام به موضوعاتی خاص» در شعر کلاسیک عرب مبتنی است.

در این پژوهش، ادبیات گول نمایی در عصر عباسی مورد بررسی قرار گرفته است. محورهای اصلی این پژوهش عبارتند از:

۱. دلایل گرایش به تحامق و گول نمایی در عصر عباسی
۲. موضوعات شعر گول نمایی و تحامق
۳. ارزش فنی و ادبی شعر گول نمایی

۲. پیشینه پژوهش

درباره‌ی تحامق و کودن‌نمایی در عصر عباسی تحقیق جامعی صورت نگرفته است. دکتر کارین صادر در مجله المعرفة (سال ۲۰۰۷م، شماره ۵۲۴، صص ۹۸-۱۱۱) مقاله‌ی «أدب التحامق فی العصر العباسی» را نوشته است. این مقاله‌ی گزارش‌گون، به معرفی سه شاعر کودن نما (صریح الدلاء، أبوالعجل وأبوالعبر) و ذکر برخی اخبار و اشعار آنان می‌پردازد، اما به تفصیل، دلایل گرایش به این نوع سبک شعری و موضوعات این گونه اشعار را بیان نمی‌کند؛ پژوهش مزبور همچنین فاقد روش تحقیق، پیشینه پژوهش، تحلیل و نتیجه‌گیری است و به طور کلی، مؤلفه‌های یک مقاله‌ی علمی و روشمند را ندارد. دکتر صلاح الدین المنجد نیز در مجله الرسالة (صص ۶۹۳-۶۹۴) تنها در دو صفحه! به ذکر برخی دلایل گول‌نمایی و چند بیت شعر بسنده کرده است. به هیچ وجه نمی‌توان عنوان مقاله به این نوشته داد، و حتی با مقاله‌ی پیشین هم قابل مقایسه نیست. تحقیقات جسته و گریخته‌ای نیز در قالب عباراتی چون «عقلای مجانین یا دیوانگان فرزانه»، «شعر سخیف»، «طنز و مطایبه»، «ادبیات عامیانه»... انجام شده که تا اندازه‌ای به این موضوع اشاره نموده‌اند و در واقع، بخشی از جامعه‌ی گول‌نمایان را شامل می‌شود. جاحظ در آغاز کتاب البخیلاء، درباره‌ی جماعتی از شاعران مُکدی (=دریوزه) سخن گفته، و ابوالقاسم حسن نیشابوری از نخستین کسانی است که حکایات و گفته‌های «عقلای مجانین» را در کتابی مستقل جمع کرده است؛ نیز می‌توان به کتاب ابن الجوزی باعنوان أخبار الحَمَمی والمُعَفَلین اشاره کرد. ثعالبی هم در یتیمه الدهر درباره‌ی برخی شاعران گول‌نما سخن رانده است. کتاب‌های تاریخی نیز به صورت غیرمستقیم و پراکنده به این موضوع اشاراتی نموده‌اند. برخی پژوهشگران معاصر نیز به بررسی پدیده‌ی تحامق در عصر مملوکی-و نه عباسی- توجه کرده‌اند، مثل عبدالقادر اشقر در مقاله «التحامق فی الشعر المملوکی» (مجله التراث العربی، شماره ۸۳ و ۸۴)، و جهانگیرامیری در مقاله‌ای با همین عنوان (نک: مجله انجمن ایرانی زبان و ادبیات عرب، شماره ۲۲، صص ۲۵-۴۶). از این رو کوشیده‌ایم تا اکثر زوایای این پدیده را، که از عصر عباسی-و نه از دوره‌ی مملوکان و عثمانی- گسترش چشمگیری یافته است، مورد بررسی قرار دهیم.

۳. تحامق در اصطلاح

تحامق از ریشه «حَمِيقٌ، حَمَاقَةٌ» (=احمق شد) گرفته شده. «استَحَمَّقَ الرَّجُلُ» یعنی فرد کار احمقانه‌ای انجام داد. (العین، ۱۹۸۴، ج ۳: ۵۶). «حُمِقٌ» در لغت، ضد عقل است و احمق کسی است که چون از سرزنش نمی‌ترسد حماقتش را آشکار می‌کند و در واقع، حماقت یعنی قرار دادن چیزی در غیر جای آن، با وجود دانستن قباحتش. «تَحَامَقَ فلان» یعنی خود را به حماقت زد. (لسان العرب، ۱۹۸۴، ج ۱۰: ۶۷ و ۶۸) نیشابوری (۱۳۶۶: ۴۳) نیز حماقت را مترادف جنون و دیوانگی می‌داند. حماقت در واقع، خلق و خویی است که برخی از مردم به آن دچارند و با تحامق تفاوت زیادی دارد، زیرا انسان متحامق و گول نما فرد عاقل و فرزانه‌ای است که تظاهر به حماقت می‌کند. این گونه اشخاص قطعاً جایگاه مناسب اجتماعی ندارند و خود را دستاویز خنده و مسخره‌ی دیگران قرار داده و با این کار، زمینه‌ی تخریب و جبهه‌ی خویش را فراهم می‌کنند، اما در عوض، به برخی خواسته‌ها و اهداف خویش می‌رسند، مانند بهلول و ملا نصرالدین در ادبیات فارسی. پدیده‌ی تحامق و گول نمایی، مولود زمان و مکان خاصی نیست، اما در ادبیات عرب، از عصر عباسی به بعد، گسترش چشمگیری می‌یابد. در طول تاریخ، بسیاری از شاعران عرب و ادیبان دیگر ملتها به این شیوه‌ی هنجارگریز رفتار نموده‌اند.

۴. اوضاع کلی جامعه عباسی

یکی از ویژگیهای فکری اواخر قرن دوم و بعد از آن، شاید به دنبال سیاستهای فکری مأمون و نیز به دلیل سست شدن تسلط دولت بر نهادهای فکری و عالمان، باز شدن فضای فکری در جامعه بود. «این باز شدن، از یک سو به حضور گسترده‌ی اندیشه‌های خارجی در دنیای اسلام منجر شد و از سوی دیگر، زمینه را برای سهم شدن فرقه‌های غیررسمی در مجموعه تمدن در حال پدید آمدن باز کرد. طبعاً این دو، واکنشهای زیادی را به دنبال داشت؛ برخی از متدینان، سخت به وحشت افتادند و کسانی از فضای جدید استقبال کردند. طبیعی بود که هم رشد تمدن از یک سو، و هم پیدایش زندقه‌گرایی و بی دینی از سوی دیگر می‌توانست از آثار این حضور، به ویژه حضور اندیشه‌های بیگانه باشد. باید توجه داشت که آشفتگیهای سیاسی در دنیای اسلام که ناشی از اختلافات داخلی خاندان عباسی پس از هارون بود، همچنین ظهور

شورش‌یانی چون بابک، در باز شدن این فضا بی تأثیر نبوده است». (جعفریان، ۱۳۷۹: ۳۲۲ و ۳۲۳)
 در عصر عباسی، توازن اجتماعی نیز به هم خورد و ثروت دولت اسلامی صرف لذت طلبیها
 و کامجویی‌ها گردید. این امر، سبب پیدایش اختلافات روشنی در ساختار جامعه و گسترش
 شکاف در بین طبقات مختلف آن گردید. (عطوی، ۱۹۹۳: ۳۵)

طبری اوضاع اجتماعی عصر امین و مأمون را چنین توصیف می‌کند: «انواع فسق و فجور
 انتشار یافت تا جایی که فساد در بین نظامیان نیز مشاهده می‌شد و راهزنی هم گسترش یافت.
 وقتی صالحان دیدند که فساد همه جا را دربر گرفته و کالاهای دزدیده شده از آنان در بازار به
 فروش می‌رسد و ظلم و طغیانگری درهمه جا پراکنده شده، به مبارزه و اصلاح جامعه و امر به
 معروف و نهی از منکر پرداختند». (طبری، بی تا، ج ۱۰: ۲۲۴)

در واقع، ظهور این گروه اصلاحگر، واکنشی در برابر جریان فسق و فجور، و تأکیدی بر
 زندگی اجتماعی بر مبنای عقلانیت و جدیت بود؛ همچنین تأکیدی بود بر جریان زهدگرایی که
 در واقع، انعکاس راستینی است از نیات انسانهای تقوایی که بر ضد فساد و بی بند و باری حاکم
 بر جامعه. (عطوی، ۱۹۹۳: ۳۵)

در عصر عباسی، شعر نیز با توجه به تحول در شیوه‌ی زندگی، دستخوش دگرگونی شد.
 دگرگونی مزبور را می‌توان در دو بعد اساسی بررسی نمود: / ظهور رویکردها و موضوعات
 جدید در شعر ۲. دگرگونی در موضوعات کهن شعر، مثل مدح و غزل. تحولات فرهنگی،
 اجتماعی و سیاسی نیز بر عناصر فنی که شاعر بر مبنای آنها شعر می‌سرود، اثر نهادند. از این
 رو، شاعران به شیوه‌های فنی گوناگون و نوآوری در معانی و تنوع در تولید و تصویرپردازی
 پرداختند و در این دوره، آثار برجسته‌ای از آنان چون آثار متنی و ابوتمام برجای ماند و به دنبال
 آن، مقدمه‌های شعری نیز دچار تغییر شد. (رک: أبو‌الأنوار، ۲۰۰۹: ۱۰۱-۱۰۴)

موضوعات شعر عربی در عصر عباسی به علت وجود گرایش‌های متعدد فکری موجود در
 آن عصر، متنوع است. گروه‌های فکری در سایه‌ی تسامح دینی، رشد و گسترش بسیاری یافتند.
 این گروه‌ها در صدد اثبات برتری خود بر دیگر گروه‌های فکری و عقیدتی بودند و برای تحقق
 این امر به مبلغان و دعوتگرانی نیاز داشتند... از مهم‌ترین رویکردهای فکری آن عصر که
 شاعران در مسیر آنها گام بر می‌داشتند می‌توان به شیعه، خوارج، معتزله، مدعیان خلافت
 عباسیان، مُرجئین، زندقه، قَدَریون، پیروان مُجَوَن و اباحی‌گری و زهد‌گرایی اشاره نمود. (عطوی،

۱۹۸۸: ۹۳) همچنین در نتیجه‌ی تغییرات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در جامعه‌ی عباسی، پدیده‌های بسیار گسترده‌ای ظهور کرد، مثل پدید آمدن گروه‌های حقه بازان، عیاران، دیوانگان، ادیبان نکته‌سنج، احمقها و گول نمایان. (طیاره، ۲۰۰۵: ۱)

شوقی ضیف معتقد است که شعر عصر عباسی برخاسته از روح مردم بود و بیشتر شعرای آن از طبقات عامه بودند و احساسات و دردهای مردم را منعکس می‌کردند. این شاعران در مدح خلفا نیز از این مسئله غفلت نمی‌کردند و در اشعارشان، همواره حاکم ایده آلی را که مد نظر مردم بود به تصویر می‌کشیدند. پس مدح نیز در دوره‌ی عباسی از روح مردم فاصله نداشت؛ حتی اشعار هجوآمیز نیز این گونه بود؛ چه، شاعران، خصلتهای ناپسندی را که جامعه باید از آنها پاک گردد به تصویر می‌کشیدند؛ خواه این خصلتها در عامه‌ی مردم بود، و خواه در طبقه‌ی حاکم؛ و شاید به همین دلیل است که این اشعار بر زبان همگان جاری شد. (ضیف، ۲۰۱۰، ج: ۴، ۴۹۹-۵۰۰)

در جامعه‌ی عصر عباسی دو تصویر اساسی دیده می‌شود: تصویر رفاه و زندگانی پر نعمت و فساد؛ و تصویر تنگدستی و زندگانی مشقت بار و زهدآمیز مردم.

احساسات و مشغله‌های این طبقه‌ی محروم به خوبی در شعر شعرای دربوزه به تصویر کشیده شده است. چنانکه گذشت، این بیچارگی و فقر زدگی، بستر لازم را برای ظهور گروهی معروف به مُکدین (=شاعران دربوزه) فراهم کرد.

پدیده‌ی تحامق به شکل گسترده و متمایز از قرن سوم به بعد نمایان شد و در واقع، بازتابی از ساختار حاکمیت و مفاهیم اجتماعی موجود در جامعه بود؛ نیز انعکاسی بود از اوضاع پریشان سیاسی و اقتصادی امپراتوری گسترده‌ی عباسی و جنگ قدرت بین خلفا و کارگزاران، و ستم و استبداد ناشی از آن. در چنین اوضاعی، ادبا از هیچ قدرتی برخوردار نبودند...؛ لذا برخی از آنان، مدعی دیوانگی و گولی شدند تا از این طریق، به محکومیت ظلم و استبداد پرداخته و از فشار سلطه‌گران رهایی یابند؛ عده‌ای نیز با میگزساری و اباحی‌گری، غمها و دردهایشان را فراموش نمودند و بدینسان، خود را از درافتادن با مستبدان ایمن ساختند. (طیاره، ۲۰۰۵: ۱)

ظاهراً گول‌نمایی و تحامق از قرن چهارم هجری و پس از آن، سخت تحت تاثیر دربوزگی و ترفندهای مربوط به دربوزگان قرار گرفت. اعتقاد ابوالفتح اسکندری قهرمان مقامات بدیع الزمان همدانی (متوفی ۱۰۰۷م)، گویای این مدعا است، آنجا که در مقامه ساسانیه، زمانه را بدینمن و ستمگر، حماقت را زیبا و دلپذیر، و عقل و خردورزی را مایه‌ی پستی و عیب می‌شمارد:

هَذَا الزَّمَانُ مَشُومٌ كَمَا تَرَاهُ غَشُومٌ
الْحُمُقُ فِيهِ مَلِيحٌ والعقلُ عيبٌ ولومٌ
(بدیع الزمان الهمذانی، ۲۰۰۲م: ۸۲)

در ذیل به تفصیل درباره‌ی علل گرایش به این پدیده سخن خواهیم گفت.

۵. دلایل گرایش به گول نمایی و عقل گریزی

چرا بسیاری از شاعران و ادیبان فرزانه در طول تاریخ، خود را به حماقت می‌زدند؟ هدف آنان از اختیار تحامق و کنار نهادن عقل چه بود؟ با توجه به رفتار شاعران و اشعار فراوانی که از خود به جا گذاشته‌اند می‌توان دلایل زیر را مطرح نمود:

۱. کسب ثروت و رسیدن به آسایش: در عصر عباسی، بسیاری از شاعران به این نتیجه رسیدند که زمانه، زمانه‌ی افراد عاقل نیست و بسیاری از شاخص‌های آن با معیارهای عقلی در تضاد است و اگر کسی بر اساس عقل حرکت کند چیزی جز فقر و بدبختی عایدش نمی‌شود؛ از این رو، شاعری چون ابوالعجل^۱، حماقت را ابزار کسب شهریاری و ثروت و خادمان می‌داند و از ملامتگر خود می‌خواهد که از سرزنش وی باز ایستد:

أيا عاذلي في الحمقِ دَعِي مِنَ العَدْلِ فإني رَخي البالِ من كَثرةِ الشُّغْلِ
فأصبحتُ في الحمقى أميراً مؤمراً وما أهدتُ في الناسِ يَمَكْنه عَزلي
وصير لي حُمَقي بَغالاً وِغَلْمَةً وكنتُ زمانَ العَقْلِ مُمْتَطِياً رِجَلي
(ضيف، ۲۰۱۰، ج: ۴، ۵۰۳)

ابودلامه^۲ نیز از جمله شاعران کودن نما است. او با هوش و زیرکی دریافته بود که با زبان طنز

۱- شاعری در مانده که در قرن سوم در بغداد می‌زیست و به کودن نمایی روی آورد. (نکته: ابن معتز، بی تا: ۴۳۱).

او در اشعار خود، بارها به دلایل گرایش خود به هزل سرایی اشاره کرده است. (صادر، ۲۰۰۷: ۱۰۳)

۲- نام وی زند بن جَوْن اسدی است. او شاعر و دلقک اواخر عصر اموی و اوایل دوره‌ی عباسی است و مردی تند زبان و بی‌آزم بود و به زندقه‌گرایی متهم است. وی در تاریخ ۱۶۱هـ ق وفات یافت. (رک: فروخ، ۱۹۸۱،

و لودگی می‌تواند به آسانی در دل خلیفگان و امیران نفوذ کند و آنان را شیفته‌ی خود سازد. از این رو، همیشه با رندی تمام سخن را به هزل می‌آمیخت و بدین سان به هرچه می‌خواست، دست می‌یافت. او در این راه از هیچ‌گونه پرده‌دری، گستاخی و اهانت به بزرگان دربار و حتی شخص خلیفه روگردان نبود. تند زبانی و بی‌آزرمی وی که گاه با اصول اخلاقی و اسلامی آشکارا مغایرت داشت، نه تنها خلیفگان را نمی‌آزرد، بلکه آنان را سخت خوش می‌آمد، چندان که پیوسته با صلوات و پادشاهای گران، شاعر هرزه‌گو را تشویق می‌کردند. (فاتحی نژاد، ۱۳۷۴، ج ۵: ۴۵۴، ذیل ابودلامه) خلیفه‌ی عباسی، یک بار در ازای قصیده‌ای هزل آمیز چندین هزار متر زمین و بار دیگر به پاداش مدیحه‌ای، خانه‌ای در نزدیکی قصر خود به او بخشید و او را جامه‌های گرانبها و درهم بسیار داد و همواره پول‌های کلان دریافت می‌کرد. (رک: ابوالفرج اصفهانی، بی تا، ج ۹: ۱۲۰؛ زیدان، ۱۹۹۶: ۷۷/۱)

ابن حجاج (متوفی ۳۹۱هـ) نیز از شاعران ایرانی تباری بود که از این طریق به تکسب می‌پرداخت. اشعار او مملو از هرزگی و بی بند و باری است و آن را با اصطلاحات شاعران متکدی و حقه‌بازان در آمیخته است. (بروکلمان، ۱۹۵۹، ج ۲: ۶۰) او کسب مال و روزی را دلیل هزل‌گویی خویش می‌دانده و می‌گوید که اگر می‌خواست، می‌توانست اشعار جد و فاخری بگوید که چون ستارگان شب بدرخشند:

لَو جَدَّ شِعْرِي رَأَيْتَ فِيهِ كَوَاكِبَ اللَّيْلِ كَيْفَ تَسْرِي
وَإِنَّمَا هَزْلُهُ مُجْـوونٌ بِمَشْيِي بِهِ فِي الْمَعَاشِ أَمْرِي
(فروخ، ۱۹۸۱، ج ۲: ۵۷۴)

ابوالعبر^۱ (متوفی ۲۵۰هـ) نیز با بروز رفتارهای ابلهانه و شعرهای طنز آمیز خود، تحسین متوکل

ج ۱: ۸۴؛ فاتحی نژاد، ۱۳۷۲: ج ۵، ۴۵۳، ذیل ابودلامه)

۱- ابوالعباس محمد بن احمد بن عبدالله هاشمی (۱۷۵-۲۵۰ق)، ندیم و ادیب و شاعر نیکو شعر و با استعداد عصر عباسی و حافظ اخبار و روایتها. او اهل بغداد بود. در آغاز به سرودن اشعار جدی و باوقار می‌پرداخت و در پنجاه سالگی به سرودن اشعار هزلی و غیر اخلاقی روی آورد و کودن نمایی را- که سخت رواج داشت- شیوه‌ی خود قرار داد و به آن شهره گشت. (رک: صادر، ۲۰۰۷: ۱۰۵) برخی، او را پیشگام فن گول نمایی و پایه‌گذار طریقت آن می‌دانند. (همان: ۱۰۶)

خلیفه‌ی عباسی را برمی‌انگیخت، لذا متوکل عطایای فراوان به او می‌بخشید و او را سردسته‌ی گول نمایان در دربار قرار داد. (حاتم، ۲۰۱۲: فی مدیح الحمق) او با آگاهی تمام، این شیوه را به عنوان پلی برای رسیدن به خوشبختی و کامیابی برگزید، آن هم در دوره‌ای که شاعران بزرگی چون ابوتمام، بحتری، و دعبل با شعر فاخر و جدّ خویش به آن مقام نرسیدند. (طیاره، ۲۰۰۵: ۲)

نیشابوری نیز داستان شخصی به نام عامر را نقل می‌کند که کودکان بر گرد او جمع آمده و می‌خندیدند. وقتی از او علت این رفتار را پرسیدند، گول نمایی و تظاهر به جنون را مایه‌ی ثروت، و خردورزی را موجب حرمان و بی‌نصیبی دانست:

حَنَنْتُ نَفْسِي لَكِي أَنْأَلَ غِنِي فَالْعَقْلُ فِي ذَا الزَّمَانِ حِرْمَانٌ
يَا عَاذِلِي لِأَتْلُمَ أَخَا حُمُقٍ تَضْحَكُ مِنْهُ فَالْحُمُقُ أَلْوَانٌ^۱
(نیشابوری، ۱۳۶۶: ۵۳)

ابو نصر محمد بن احمد التمیمی^۲ نیز اعتقاد داشت که به تن کردن جامه‌ی گولی، باعث کسب مال و ثروت می‌شود:

إِنْ كُنْتَ تَهْوَى أَنْ تَنَالَ الْمَالَا فَالْبِسْ مِنَ الْحُمُقِ غَدَاً سِرْبَالَا^۳
(همان: ۵۴)

۲. تنزل جایگاه عقل و عقلانیت در جامعه: در دوره‌ی عباسی بر اثر فساد، عقل به تدریج جایگاه خود را از دست داد؛ بی‌خردی ارج یافت و شایسته سالاری رنگ باخت. این امر، نتایج خطرناکی به دنبال داشت که از آن جمله می‌توان به تسلط یافتن جهل بر علم، و غلبه‌ی لهو و لعب و پوچگرایی بر تلاش و هدفمندی اشاره نمود. علما و فرهیختگان، منفور، و انسانهای خوشگذران، عیاش و چاپلوس مقرب شدند.

۱- ترجمه: خود را به دیوانگی زدم تا ثروت و مالی فرا چنگ آورم. چه، عقل و خرد در این روزگار عین بی‌نصیبی است. ای ملامتگر، بر حماقت این بنده‌ی احمق مخند و او را نکوهش مکن، که حماقت گونه‌های مختلفی دارد.

۲- محمد بن احمد بن سعید مقدسی، کنیه‌ی او ابو عبدالله است. او پزشک و داروشناس سده‌ی چهارم بود. از زندگانی وی اطلاعات اندکی در دست است. (رک: ابی الاصبغ، بی تا، ج ۲: ۸۱-۸۲)

۳- ترجمه: اگر دوست داری به مال و مکنّت دست یابی، از فردا جامه‌ی حماقت بر تن کن.

در چنین شرایطی، فرد دو راه پیش روی خود می‌بیند: یا به عقل چنگ زند و یا جامه‌ی جنون به تن کند. در حالت اول، چنگ زدن به عقل در میان نابخردان، در واقع همان جنون است و فقر و محرومیت را به ارمغان می‌آورد، در حالی که وارد شدن به دنیای دیوانگان، سبب بهره‌مندی از نعمتها است و این همان چیزی است که جاهل‌نماها از رهگذر تناقض موجود بین علم و جهل و فقر و غنا به آن پی برده بودند. (عساف، ۲۰۰۸: ۱۱) و از همین رو است که شخصی چون ابو الرقعمق^۱ با درک تنزل جایگاه عقل و خردورزی، به حماقت و بی‌شرمی خود می‌بالد و حاضر نیست که آن را با عقل و عقلانیت عوض کند:

كُفِّي مَلَامِكِ يَا ذَاتَ الْمَلَامَاتِ فَمَا أُرِيدُ بَدِيلًا بِالرَّقَاعَاتِ
 وَقَدْ مَجَنْتُ وَعَلَّمْتُ الْمَجُونَ فَمَا أَدْعِي بِشَيْءٍ سِوَى رَبِّ الْمَجَانَاتِ
 وَذَاكَ أَنِّي رَأَيْتُ الْعَقْلَ مُطْرِحًا فَجِئْتُ أَهْلَ زَمَانِي بِالْحَمَاقَاتِ^۲
 (ثعالبی، ۱۹۸۳، ج: ۱، ۳۸۴ و ۳۸۵)

ابن حجاج نیز در چنین محیطی، خود را پیامبر مجنون و هرزه‌سرایبی معرفی می‌کند و به اطاعت از خویش فرا می‌خواند:

رُجُلٌ يَدْعِي النُّبُوَّةَ فِي السُّخْفِ وَ مَن ذَا يَشُكُّ فِي الْأَنْبِيَاءِ
 جَاءَ بِالْمُعْجَزَاتِ يَدْعُو إِلَيْهَا فَأَجِيبُوا يَا مَعْشَرَ السُّخْفَاءِ^۳
 (همان، ج: ۳، ۳۷)

۱- احمدبن محمد انطاکی، متوفی بسال ۳۶۵هـ ق، از سراینندگان مشهور و توانمند عصر عباسی است که هزلیات و اباحی‌گری، اشعارش را در بر گرفته بود و بیشتر به مدح حاکمان فاطمی از جمله معز می‌پرداخت. موضوعات شعری او شامل مدح، رثا، هجو، خمریات و غزل است. (رک: فروخ، ۱۶۸۱، ج: ۱، ۶۲۲)

۲- ترجمه: ای ملامتگر، از نکوهش و عتاب من باز ایست که من گولی و حماقت خود را با چیزی عوض نخواهم کرد/ من شوخ و بی‌شرم و استاد لودگی و بی‌حیایی شده‌ام و هیچ‌عنوانی را برای خویش جز «خداوندگار مسخرگی و لودگی» ادعا نمی‌کنم/ زیرا دیده‌ام که فرزاندگی و عقل را فرو نهاده‌اند؛ از این رو برای اهل زمانه، کارهای ابلهانه می‌کنم.

۳- ترجمه: مردی است که در لودگی و هرزگی، ادعای پیامبری می‌کند. و آیا کسی هست که در وجود انبیا تردید داشته باشد؟! او معجزاتی آورده و شما را به پذیرش آنها فرا می‌خواند. پس ای جماعت نابخردان، او را اجابت کنید.

محمد بن علی بن طیبان قمی نیز عقل آدمی را دشمن او، و سفاهت و گولی وی را مایه‌ی بزرگی و برخوردارگی و شهرت می‌دانست:

تَحَامَقُ تَطِيبَ عَيْشًا وَلَا تَكُ عَاقِلًا فَعَقِلُ الْفَتَى فِي ذَا الزَّمَانِ عَدُوُّهُ
فَكَمْ قَدْرًا بِنَا ذَانَهُي صَارَ خَامِلًا وَذَا حُمُقٍ فِي الْحُمُقِ مِنْهُ سُمُوهُ^۱
(نیشابوری، ۱۳۶۶: ۵۵)

شاعر در شعر زیر، روزگار را بر وفق مراد ابلهان و گول نمایان می‌داند و خرد ورزی را مایه‌ی بی نصیبی و شومی!

إِذَا كَانَ الزَّمَانُ زَمَانَ حُمُقٍ فَإِنَّ الْعَقْلَ حِرْمَانًا وَ شُومًا
فَكُنْ حَمِقًا مَعَ الْحَمَقِي فَلَيْتِي أَرَى الدُّنْيَا بَدَوْلَتَهُمْ تَدُومًا^۲
(همان: ۵۶)

۳. استقبال مردم و رواج اشعار: شاعران گول نما دریافت‌ه بودند که گول نمایی، علاوه بر ثروت، شهرت و نام آوری را نیز برای آنان به ارمغان می‌آورد و موجب استقبال مردم از اشعارشان می‌شود، لذا می‌کوشیدند تا متناسب با خواسته‌های مردم زمانه و علاقه‌ی آنان بسرایند تا از این طریق، خود را به مردم نزدیکتر کرده و زمینه‌ی ترویج شعر و بالا بردن جایگاه شعری خود را فراهم کنند. آنچه سبب تقرب بیشتر این شاعران به عامه‌ی مردم می‌شد، درونمایه‌ی اشعار آنان بود که غالباً حاوی نقد تلخ اجتماعی و بیان غمها و دردهای عامه‌ی مردم و مسائل اساسی آنان بود. (اشقر، ۲۰۰۲: ۷۱)

در همین راستا ابن حجاج از الفاظ عامیانه و کلمات بازاری استفاده می‌کرد و آن را با لودگی و مسخرگی در می‌آمیخت؛ از این رو، مردم به او بسیار ابراز علاقه می‌کردند. (فروخ، ۱۹۸۱: ۵۷۴)

۱- ترجمه: تظاهر به حماقت کن تا از زندگانی خوش برخوردار شوی، و خردمند مباش، زیرا عقل آدمی در این زمانه، دشمن اوست/چه بسا خردمندانی که آنان را گمنام دیدیم، و چه احمقهایی که در عین گولی و سفاهت، به بزرگی رسیده‌اند.

۲- ترجمه: هنگامی که زمانه، زمانه‌ی حماقت و بیخردی است، عقل و خرد چیزی جز حرمان و شومی نیست/ پس تو نیز مانند دیگر احمقها باش؛ چه، من دنیا را همواره بر وفق مراد ایشان می‌بینم.

شعر ابن حجاج، هم به سبب ویژگیهای خود، و هم به آن سبب که برخی خواسته بودند به بند تحریمش کشند، به سرعت همه جا انتشار می‌یافت و شاعر شهره‌ی جهانی می‌شد؛ هم فرمانروای مصر برایش صله می‌فرستاد و هم صاحب بن عبّاد در گرگان به شعرش استشهاد می‌کرد. اندکی پس از او نسخه‌های دیوانش در اندازه‌های گوناگون همه جا پراکنده بود و به بهای ۵۰ تا ۷۰ دینار خرید و فروش می‌شد. (آذرنوش، ۱۳۷۲: ۳۱۲، ذیل ابن حجاج)

ابوالرقعمق نیز که هزل گویی و لابلالی‌گری بر روح اشعارش غلبه کرده بود چنین استدلال می‌کرد که مسخرگی، حماقت و پوچ‌گرایی در بین مردم در مقایسه با عقل و ادب رواج بیشتری دارد و مردم از این گونه سخنان استقبال بیشتری می‌کنند. (فروخ: ۱۴۰۱: ۶۲۳) وی از این رو، متناسب با ذوق عامه شعر می‌سرود تا خوشایند ایشان باشد. او کسب آوازه در جهان را دلیل گول‌نمایی خود می‌خواند و معتقد بود که دیگران باید بدلیل خردورزی و روی برتافتن از گولی، دلیلی درخور بیاورند:

لا تَنْكَرَنَّ حَمَاقَاتِي لِأَنَّ هَا لَوَاءُ حُمَقِي فِي الْأَفَاقِ مَنَشُورٌ
وَلَسْتُ أَبْغِي هَا جَلًّا وَلَا بَدَلًا هِيَهَاتَ غَيْرِي بَتَرَكَ الْحُمَقَ مَعْدُورًا
(ثعالبی، ۱۹۸۳، ج ۱: ۳۹۲)

ابو العنبنس صیمیری^۲ نیز چون اعتقاد داشت مردم به شوخی و هرزگی تمایل بیشتری دارند، به فکاهه و طنز روی آورد. اکثر شعرهای او هزل آمیز و سخیف است. او کتابهای متعددی در باب حماقت و نادانی تألیف کرد که از جمله می‌توان به کتاب *طوال اللحنی و الثقلاء* اشاره نمود. (همان: ۳۲۶)

۱- ترجمه: از احمق بازی و گول‌نمایی‌های من تعجب نکن. چه، من، بدین وسیله، خود را در آفاق مشهور کرده‌ام/هرگز حماقت خویش را با دوست و چیز دیگری عوض نخواهم کرد. این دیگران هستند که باید بابت ترک حماقت، دلیلی درخور بیاورند.

۲- محمدبن اسحاق بن ابراهیم بن ابی العنبنس صیمیری (۲۱۳- ۲۷۵ هـ ق)، قاضی شهر صیمیره؛ وی منجم و سراینده‌ای توانا و دارای اسلوبی متین و معانی نیکو بود، اما چون دریافت که مردم به بذله‌گویی و سخافه‌سرایی گرایش بیشتری دارند به این موضوعات روی آورد و کتابهای فراوانی در باب هزلیات و لابلالی‌گری سرود. (رک: ضیف، ۲۰۱۰، ج ۴: ۴۳۲؛ فروخ، ۱۹۸۱، ج ۱: ۳۲۶)

ابوالعبر نیز در ۵۰ سالگی دریافته بود که با جد گویی نمی‌تواند با ابوتمام و بحتری رقابت کند، لذا آن را رها کرد و به تحامق و کسب شهرت از این طریق پرداخت. وی به عمد و آگاهانه این شیوه را برگزید و شخصیت و شعرش را بدان آراسته کرد و کنیه اش را نیز به عنوان شاخصی برای زندگی جدیدش تغییر داد. کنیه‌ی او ابوالعباس بود، اما آن را به ابوالعبر تغییر داد. او تا پایان عمر، هر سال به این کنیه واژه‌ای می‌افزود، تا آنجا که کنیه‌ی او «ابوالعبر طرد طیری بک بک بک» شده بود. این امر، خود، دلیلی بر شخصیت دگرگونی پذیر او بود. (حاتم، ۲۰۱۲: فی مدیح الحمق)

صریح الدلاء (متوفی ۴۱۳هـ) نیز از بزرگان گول نمایی است. آورده‌اند که وی چون سبک سری و بی‌خردی اهل زمانه و تمایل ایشان به سخنان رکیک و هزل آمیز را بدید، گام در وادی بی‌خردی نهاد و جامعه‌ی جد از تن به در کرد. (صادر، ۲۰۰۷: ۱۰۱، به نقل از ثعالبی)

۴- نقد جامعه: بسیاری از شاعران نمی‌توانستند معایب و مفاسد اجتماعی را صریح بیان کنند، لذا خود را به حماقت و نادانی می‌زدند تا در برابر انتقادهای کوبنده اهل زمان مورد بازخواست قرار نگیرند.

در واقع باید گفت که این شاعران «مردمانی ابله و کودن نبوده‌اند؛ به عکس، بسیاری از آنان بسیار هوشمند بوده‌اند و در شناخت بیماریهای اجتماعی و نابسامانی‌های روزگار و زمانه خود از مردم عصر بصیرتر و بیناتر بودند». (حلبی، ۷۲: ۱۳۷۷) اینان منتقدانی بودند که نه تنها بر بی‌عدالتی‌های اجتماع و زر و زور سلاطین و بر ریا و تظاهر صوفیان و عابدان اعتراض می‌کردند، بلکه گاهی بر مشیت الهی و حتی نظام آفرینش نیز گستاخی روا می‌داشتند. لذا برخی از این شعرا از طریق اشعارشان به دفع مفاسد می‌پرداختند و گاهی به اشاره، و گاه با صراحت به این امر اشاره می‌کردند، به امید اینکه فردی صدای شکوه و انتقادهای آنان را بشنود و به اصلاح امور مبادرت نماید. این امر، بسیار حائز اهمیت بود، زیرا سبب ارتباط شعر با جامعه شده و چه بسا بسیاری از اموری را که مورخان و یا شعرای پیشین به علت مشغول بودن به شعر رسمی (بخصوص مدح) از آن غفلت نموده‌اند، ترسیم می‌کرد. (اشقر، ۲۰۰۲: ۶۷)

بهلول از جمله شاعران گول نمایی است که در سایه‌ی تظاهر به دیوانگی، به انتقاد می‌پرداخت و خیانت حاکم و دبیران وی، و چاپلوسی و دروغگویی قاضی را در داوری، مایه‌ی لعن فرشتگان می‌دانست:

إِذَا خَانَ الْأَمِيرُ وَكَاتَبَاهُ وَ قَاضِيَ الْأَرْضِ دَاهَنَ فِي الْقَضَاءِ
فَوَيْلٌ لِّكُمْ وَيْلٌ ثُمَّ وَيْلٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ مِنْ أَهْلِ السَّمَاءِ^۱
(نیشابوری، ۱۳۶۶: ۸۴)

ابوالشقمق نیز با لحنی تمسخرآمیز، به نقد اوضاع ناگوار مردم، واز آن جمله معلمان می‌پردازد. او با مقایسه‌ی نان معلمان با تاجران نتیجه می‌گیرد که بین آن دو تفاوت زیادی به لحاظ مزه و رنگ و بو وجود دارد:

خُبْزُ الْمُعَلِّمِ وَالْبَقَّالِ مَتَّفِقٌ وَاللُّونُ مُخْتَلَفٌ وَالطَّعْمُ وَالصُّورُ^۲
(ابوالشقمق، ۱۹۹۵: ۵۷)

ابن حجاج و شاعران بنی ساسان نیز با شعر موقر و مؤدبانه درباری به معارضه برخاستند و به شکلی، واقعیات تلخ و خشن زندگی را به صحنه ادبیات کشیدند و ارزش‌ها و رسوم و آداب طبقات بالا را به مسخره گرفتند. (متز، ۱۳۷۷، ج ۱: ۳۰۴) به طور کلی، بسیاری از شاعران گول نما چون ابن سکره، ابوالرقعمق و ابوالشقمق به توصیف اوضاع بد اقتصادی خود و نقد وضعیت معیشت مردم و فساد موجود در جامعه و وارونه شدن ارزشها پرداخته و آنها را به قصد اصلاح مورد نقد قرار دادند.

۵- دور ماندن از فساد و حفظ اعتقادات: بسیاری از ادیبان و شاعران برای رهایی از فساد موجود در جامعه و برای صیانت از عقیده و ایمانشان به این شیوه روی آوردند. بهلول از جمله افرادی بود که وقتی از سوی هارون الرشید در معرض خطر قرار گرفت خود را به جنون زد، ولی در مواقع لزوم به مردم پند و اندرز می‌داد. این فرزانه رند نکته گوی، جهت رهایی از امضای فتوای قتل امام هفتم و به اشارت ایشان، خود را به دیوانگی زد. (مصاحب، ۱۳۸۳، ج ۱: ۴۷۹، ذیل بهلول)
نیشابوری از زبان یک عاقل دیوانه نما می‌گوید که وی جهت پنهان ماندن مسائل و امور خویش از مردم، خود را به دیوانگی زده و مبهم و نامفهوم سخن می‌گوید:

۱- ترجمه: وقتی که حاکم و دو دبیر وی خیانت می‌کنند و قاضی در امر داوری، تملق و دو رویی می‌نماید، نفرین و لعن اهل آسمان، زمینیان را دربر خواهد گرفت.

۲- ترجمه: نان معلم و مغازه دار هر دو نان است؛ فقط رنگ و مزه و شکل آن دو است که با هم فرق دارد.

واريتُ أمری بالجنون عن الوری کیمَا اکونُ بواحدی مشغولُ
یا من تعجَّبَ فی الأنامِ لمنطقی ماذا أقولُ ومنطقی مجهولُ؟^۱
(نیشابوری، ۱۳۶۶: ۵۲)

ابان بن سیار رقی نیز - که رئیس قُرأ و درویشان و اهل دانش و فضل بود - خود را به دیوانگی زده بود. وی با رد انتساب خود به دیوانگان، و با تأکید بر هوشیاری دل و جان خویش، دیوانه‌ی واقعی را کسی می‌دانست که دین خود را به دنیا فروخته باشد:

جُننتُ عن عقلي لَدیکم و ما قلبي و اللّٰه بحجنون
أجَنُّ مِنِّي و إله الوری من اشتری دنیاہ بالدين^۲
(همانجا)

اکثر کسانی که نیشابوری از آنان به عنوان عقلای مجانین نام برده، افرادی هستند که در دوره‌ی عباسی و با چنین رویکردی، خود را به گولی زده‌اند.

۶- ایجاد بستری برای فحاشی و اباحی گری: بسیاری از ادیبان از رهگذر تظاهر به گولی، به فحاشی و باده گساری و زن بارگی می‌پرداختند و کار خود را به عنوان بهانه‌ای برای توجیه گفته‌ها و رفتارهایشان نشان می‌دادند. مثلاً ابودلامه، باده نوشی با دوستانش را بر مجالس پرتکلف خلیفه ترجیح می‌داد و چون فرصتی می‌یافت، از دربار می‌گریخت و در گوشه‌ی میخانه‌ها به جمع دوستانش می‌پیوست. (فاتحی نژاد، ۱۳۷۲، ج ۵: ۴۵۴، ذیل ابودلامه) او سخت مورد توجه منصور قرار گرفت و نزد او منزلتی یافت که هیچ شاعری بدان پایه نرسید، اما وی پادشاهای کلانی را که از خلفا می‌گرفت، در راه عیش و عشرت و خوشگذرانی بر باد می‌داد. او فردی متهم به بی دینی و اباحی گری بود، زیرا به شرب خمر می‌پرداخت و در نماز نیز حضور نمی‌یافت. (زیدان، ۱۹۹۶، ج ۱: ۷۷) آورده‌اند که روزی منصور {عباسی} او را مجبور ساخت تا در ماه رمضان از باده دست

۱- ترجمه: مسائل خویش را در پس دیوانگی، از مردم پنهان داشتم، باشد که به محبوب یگانه‌ی خود پردازم/ای

کسی که از سخن من به شگفت آمده‌ای، چه بگویم، وقتی که سخن و لحنم پوشیده است!؟

۲- ترجمه: نزد شما دیوانه به شمار می‌آیم، اما به خدا سوگند، دلم دیوانه نیست/قسم به پروردگار جهانیان که دیوانه‌تر از من کسی است که دین خود را به دنیا بفروشد.

بدارد و با او نماز گزارد. خلیفه هر شب، فردی را می‌فرستاد تا او را به مسجد آورند و او با اجبار و اکراه با خلیفه نماز می‌گزارد. ابودلامه که از این کار به ستوه آمده بود، ابیاتی سرود و با طنزی گستاخانه کراهت خود را از نمازگزاردن و روزه‌ی ماه رمضان آشکار کرد. منصور نیز با شنیدن این ابیات او را معاف کرد. (مطر، ۱۹۹۶: ۳۴-۳۵)

ابن سکره نیز به کامجویی خویش، و عوض کردن عقل با می‌افتخار می‌کرد و می‌گفت:

وَيَوْمٍ لَا يُقَاسُ إِلَّا بِهٖ يَوْمٌ يَلُوخُ ضِيَاؤُهُ مِنْ غَيْرِ نَارِ
أَقْمِنَا فِيهِ لِلذَّاتِ سُوقًا نَبِيْعُ الْعَقْلِ فِيهَا بِالْعُقَارِ^۱
(ثعالبي، ۱۹۸۳، ج ۳: ۲۶)

نویسندگانی چون ابوحیان، او و ابن حجاج را از عقل بی‌بهره، و در بند گمراهی و زیانکاری دانسته‌اند. (وکیلی، ۱۳۷۴، ج ۳: ۶۹۳، ذیل ابن سکره)

ابن حجاج را نیز می‌توان نماینده‌ی عملی رویکرد اباحی‌گری در عصری دانست که بذله‌گویی در آن جایگاه والایی داشت. او از تشریح دیدار خود با روسپی‌ها در حضور پیرزنان بدکاره و یا پسران نوجوان لذت می‌برد. (حاتم، ۲۰۱۲: فی مدیح الحمق) ذهبی درباره‌ی او می‌گوید که او شاعر زمانه و در عین حال دارای ادبیات هرزه، و سردمدار ناسزاگویی است. ابوحیان نیز معتقد بود که در شعر او، عقل و خرد ورزی جایگاهی ندارد. (جبوری، ۲۰۰۳: ۸۹)

اشعار ابن حجاج آنقدر حاوی فحش و ناسزا است که برخی خواندن آن را بر کودکان نهی کرده‌اند. (بروکلمان، ۱۹۵۹: ۶۰) و با توجه به مضامین موجود در آن، عنوان «ادبیات مکشوف» (=بی‌پرده و هرزه) بدان اطلاق می‌شود. از ویژگیهای شعر ابن حجاج، توهین و قیحانه‌ی او به مشاهیر زمان است. او در شعر هرزه‌ی خود، پا را از مرز فحش و وقاحت فراتر می‌نهد و وارد عرصه‌ی دین می‌شود و به راحتی بین آموزه‌های دینی و امور پست پیوند برقرار می‌نماید. این مسئله، محدود به مسیحیت و یهودیت نیست و اسلام را نیز شامل می‌شود. ابن حجاج به اینکه می‌خواست پسر بیچاره‌ای را در مسجد گمراه کند، مباحثات

۱- ترجمه: ای بسا روزی که قابل مقایسه با هیچ روزی نبود و روشنایی آن بدون آفتاب نیز پیدا بود/ در آن روز، بازاری از لذات و خوشی‌ها بر پا کرده و خرد را به باده فروختیم.

می‌کند؛ از سویی نیز دوستان و رفقاییش را به بی بند و باری دعوت می‌نماید. (حاتم، ۲۰۱۲: مدیح الحمق)

البته برخی پژوهشگران بر آنند که هرزگی و سبک مغزی این شاعران با آنچه از ابونواس و بشار و هم طرازان ایشان می‌شناسیم، چندان قابل مقایسه نیست. باده نوشی و مستی، زن بارگی و غلام بارگی، مجالس متعدد و وسیع فسق و فجور که با زندگی روزمره‌ی این شاعران عجین شده، مایه‌ی اصلی شعر سخیف نیست و اتفاقاً دو شاعر سخیف سرای سده‌ی چهارم، ابن حجاج و ابوالرقعمق، هیچ کدام زندگی مادی خود را در این راه به تباهی نکشاندند. گویی آنچه در این مکتب مورد نظر است، آن غرایز و عادات طبیعی و دائمی انسانی است که معمولاً آنها را از همدیگر پنهان می‌دارد و از ذکر آنها احساس شرم می‌کنند. (آذرنوش، ۱۳۷۴: ۴۸۹، ذیل ابوالرقعمق)

ابن حجاج و ابوالرقعمق دریافته بودند که اگر این معانی را در قالب شعر بریزند، از آنجا که این نوع گفتار چندان سابقه‌ای نداشته و به ابداع نکته گویی و لطیفه پردازی شبیه است، ناچار مورد توجه امیران در محافل شعر و آواز قرار می‌گیرد و چون امیری از این گفتار، اظهار شادی و رضایت کند و شاعر را صله‌ای بخشد، ناچار همگان، به تقلید از او به اشعار آن شاعر تمایل پیدا می‌کنند. (همانجا)

در مجموع می‌توان گفت که شخصیتی که این شاعران در قالب تظاهر به گولی از خود بروز می‌دادند به آنان، آزادی بیان و رفتار و قدرت جسارت بیشتری داده بود.

۶. موضوعات شعر گول نمایی و عقل گریزی

موضوعات شعر تحامق در عصر عباسی بسیار متعدد است، به نحوی که تفکیک آنها گاه مشکل می‌نماید. نقد تمسخرآمیز و هجو کاریکاتوری جامعه در رأس این موضوعات است. هرچند این نقد در بسیاری از مواقع، غیرمستقیم می‌باشد؛ گویا شاعر، جامعه و حاکمان را مسئول اوضاع نابسامان خود و دیگران می‌داند، لذا زبان به شکوه می‌گشاید و به تحامق پناه میبرد. مهم ترین موضوعات شعر تحامق به شرح زیر است:

۱- بیان فقر و اوضاع بد اقتصادی:

مثلاً ابوالشعقمق با لحنی دردآلود می‌گوید که در دنیا مالک هیچ چیز نیست؛ سخت زار و

نجیف شده و خوردن او بر زن و فرزندانش مباح گشته است:

أنا في حال تعالی الـ له ربّي أي حالي
 ليس لي شيءٌ إذا قيـ ل لمن ذا؟ قلتُ ذا لي
 ولقد أهزّلتُ حتّى مَحَتِ الشمسُ خيالي
 ولقد أفلسْتُ حتّى حَلَّ أَكْلِي لِعِيالي^۱
 (ابوالشمقمق، ۱۹۹۵: ۱۵)

وی در شعر دیگری، گرسنگی و بی تابی کودکان خود برای لقمه‌ای نان را به نحوی تائیدآمیز وصف کرده و در جای دیگر، مضمونی آورده که معادل این شعر فارسی است:

قدم نامبارک محمود لب دریا رسد برآرد دود

او در توصیف خانه‌ی خود می‌گوید: «موشها از این خانه کوچ کرده‌اند، گربه دست به دعاست که موشی در این جا بیابد و نمی‌یابد. می‌گویم ای گربه‌ی ناز نازی، ای شاه گربه‌ها، قدری شکیبایی به خرج بده! و بدین گونه او را ننگه می‌دارم، اما می‌گذارد می‌رود و می‌گوید: من در این برهوت تاب ماندن ندارم...» او عین این مضمون را در قطعه‌ی دیگری پرورده و گوید: «گربه یک سال در خانه‌ام به امید موش ساکن شد و نیافت. زیرا خود موشها به شکایت از گرسنگی به دار الاماره پناه برده بودند! اما در شعر دیگری، موشها را توصیف می‌کند که دور صاحب خانه - که ابوالشمقمق بینوا باشد - می‌رقصند و زفاف گرفته‌اند! (ذکاوتی، ۱۳۶۶: ۲۵)

آنچه در اشعار حاکی از فقر او، نظر را جلب می‌کند، آن است که «وی بر خلاف غالب شاعران، کمتر از دست روزگار گله دارد و کمتر گناه بی‌نوایی خود را به گردن این و آن می‌اندازد، بلکه همواره در پریشان حالی خود به زبان طنز می‌نگرد، خود و زندگی خود را مسخره می‌کند و خواننده را نه به دلسوزی، بلکه به خنده دعوت می‌کند». (آذرنوش، ۱۳۷۴، ج ۳:

۱- ترجمه: حالی دارم-بلند باد نام خدای-چگونه حالی! / چیزی ندارم تا هرگاه کسی بپرسد «این از آن کیست؟» بگویم از آن من است / آن قدر لاغر شده‌ام که حتی سایه‌ای از من باقی نمانده است و چنان مفلس شده‌ام که خوردن من بر اهل و عیالم روا گشته است.

۶۰۰، ذیل ابوالشعق

این سکره نیز از فقر و بدبختی خود می‌نالد و در قطعه‌ای می‌گوید که اصل و نسبش در روزی را بر وی بسته و از این رو، حسرت «زُئار» زردشتیان و صلیب ترسایان را می‌خورد. در قطعه‌ی دیگری به فرا رسیدن عید اشاره می‌کند و می‌گوید: «عید و جشن سرور از آن من هاشمی نیست، بلکه از آن اهل قم و کاشان و کرج است». (ثعالبی، ۱۴۱۵، ج ۳: ۲۷) وی همین معنی را در قطعه‌ی دیگری تکرار کرده و گفته که اقبال هرگز به او روی نمی‌آورد، زیرا پدرش «ابطحی نژاد» است و به قم و کرج انتساب ندارد. اما این اشعار نکته‌آمیز، سودی ندارد و فقر همچنان بر وی غالب است؛ از این رو، خطاب به وزیری، شعری سرود و از تنگی روزگار نالید و در وصف فقر خویش با وی گفت که حتی مردار بر وی حلال گشته است. (وکیلی، ۱۳۷۴، ج ۳: ۶۹۳، ذیل این سکره)

ابن حجاج نیز از درماندگی و غربت خویش، و عدم دستگیری مردم از وی، سخت می‌نالد و می‌گوید که در زیر بار اندوه و مشکلات، پیر و خمیده شده است:

وَأَيُّ دَارٍ تَيْمَّمْتَهُ	تَيْمَّمْ بَوَائِبَهَا حَجَّي
فِيرَفْعُنِي النَّاسُ عِنْدَ الْوُصُولِ	إِلَيْهِمْ وَقَدْ سَقَطَتْ عَمِّي
وَلَا لِي غَلَامٌ فَادْعُو بِهِ	سَيُوي مَن أَخُوهُ أَبُو عَمِّي
وَقَوْسَنِي الدَّهْرُ حَتَّى أَنْطَوَيْتُ	فَصِرْتُ كَأَنِّي أَبُو جَدِّي ^۱

(فروخ، ۱۹۸۱: ۵۷۵)

۲- انتقاد سخرآمیز از جامعه:

آنچه در شعر بسیاری از شاعران احمق نما به چشم می‌خورد، اشعاری است که رنگ و بوی انتقاد دارد و شاعر در آن از مردم یا روزگار و یا اوضاع سیاسی حاکم بر جامعه در قالب طنز شکوه می‌کند. این شاعران از طریق اشعار خویش به دفع مفاسد می‌پرداختند و گاهی به تلمیح و گاه

۱- ترجمه: به سوی هر خانه‌ای که می‌روم، دربانش مرا سؤال پیچ می‌کند و از من دلیل می‌خواهد/ مردمی که نزد آنان می‌روم، تنها زمانی که عمامه ام می‌افتد مرا از جا بلند می‌کنند/ هیچ غلامی ندارم که او را فرا بخوانم، جز آن کسی که برادرش، پدر عمه‌ی من است. (با من سخت بیگانه است)/ روزگار پشت مرا خمیده کرده، تا آنجا که من تا شده، و گویا پدر پدرم شدم.

صراحتاً- چنان که گذشت- به بیان مفاسد می‌پرداختند، به این امید که فردی صدای انتقادات و شکوه‌های آنان را بشنود و به اصلاح مبادرت نماید. (أشقر، ۲۰۰۲: ۶۷)

ابوالشمقمق از اختلاف طبقاتی، سخت دل آزرده و ملول بود. او در اشعار خویش، گاهی در قالب طنزی اندوهبار، مسئله‌ی فقر خود و دیگران را به تصویر کشیده، و ناتوانی خود را از داشتن حتی یک الاغ، بیان می‌کند:

الحمد لله شُكْرًا أمشي ویركَبُ غیری
 قد كُنْتُ أَمْلُ طَرْفًا فصررتُ أرضَی بَعیرًا
 (ابوالشمقمق، ۱۹۹۵: ۴۶)

او در قطعه‌ای، اعراب زمان خود را به سخره گرفته، و در قطعه‌ای دیگر، به تندی از بغداد و فرومایگی مردمان آن انتقاد کرده، و در جایی دیگر، از بغداد می‌گریزد و به اهواز و نعمت‌های آن پناه می‌برد. (آذرنوش، ۱۳۷۲: ۶۰۰، ذیل ابوالشمقمق)

ابن حجاج نیز از اوضاع جامعه می‌نالده و سگهای عزالدوله را می‌بیند که از گوشت‌هایی تغذیه می‌کنند که مردم توان خریدن آن را ندارند؛ لذا به مقایسه‌ی غذای آنها با خود می‌پردازد و از عزالدوله می‌خواهد که سگی را همدم او سازد تا وی با این سگ هم پیاله شود:

فِی مَـوَلایِ رَافِقِی بَکَلِبِ لِأَکُلَ کُلِّ یَومٍ مَعِ رَافِقِی
 (ثعالبی، ۱۹۸۳، ج ۳: ۶۷)

ابن سَکَرَه نیز از روزگار و عدم حمایت دیلمیان از خود می‌نالده و بر ایام وزارت مهلبی تاسف می‌خورد و ایام خوش پیشین را به یاد می‌آورد و می‌گوید که پس از مرگ مهلبی، خوشی و لهُو و لعب را سه طلاقه کرده ام و با آن وداع نموده‌ام. (ثعالبی، ۱۹۸۳، ج ۳: ۲۷-۲۸) او در جایی دیگر، حساست مردم زمانه را مورد تمسخر قرار می‌دهد و می‌گوید که آنان برای حفظ نان خویش ازوی، آیه‌ی الکرسی خوانده‌اند:

۱- ترجمه: خدا را شکر، که دیگران بر مرکب سوارند و من پیاده هستم! همه آرزویم سوار شدن بر اسبی نژاده بود، اما هم اینک به الاغی هم راضی ام.

أَكْرَهُ أَنْ أَدْنُو إِلَى دَارِكُمْ لِأَنَّني أَخَشَى عَلَى نَفْسِي
ضِرْسِي طَحُونٌ وَعَلَى خُبْرِكُمْ مِنْ أَكْلِ مِثْلِي آيَةُ الْكُرْسِي
وَهُوَ الَّذِي أَقْعَدَنِي عَنْكُمْ فَكَيْفَ آتِي وَمَعِي ضِرْسِي؟^۱
(همان: ۱۹)

جحظه^۲ نیز از جمله شاعرانی بود که با مطربی و ندیمی اعاشه می‌کرد. او که به اصطلاح از بالا به پایین افتاده بود، درد محرومیت را بهتر حس می‌کرد، و نیز هرگاه ظالمی سرنگون می‌شد، بدو یادآور می‌شد که انتقام روزگار است. او در اشعار شیوا و ساده و دل انگیزی، نداری و تنگدستی خویش را به زیور وصف می‌آراید، دردی که اکثریت جامعه داشته‌اند. (ذکاوتی، ۱۳۶۶: ۴۶)

۳- بیان مفاسد و عیوب اخلاقی: برخی از این شاعران، صفات منفی و اخلاق‌های بد خود و دیگران چون بخل، ترس، ریا، جهالت و... را در پشت تحامق، به قصد کسب درآمد و خندانند و یا اصلاح مطرح نموده، و گاهی در این راستا از هجو طرف مقابل استفاده می‌کردند. مثلاً ابوالعبر در قطعه‌ای کوتاه، از ناسپاسی و قدرناشناسی فردی تازه به دوران رسیده انتقاد می‌کند:

أَيَا أَحْمَدَ الرَّقِيعِ وَمَنْ أَكْلَكَ الرَّجِيعُ
أَتَسْأَلِي مَنْتِي كَمَنْ نَصْرُكَ قَهْرْمَنْ؟
فِيَأْتِيكَ بِالسُّوْقِ مِنْ السُّوْقِ وَالذَّقِيقِ^۳
(حاتم، ۲۰۱۲: فی مدیح الحمق)

۱- ترجمه: از این که به خانه‌ی شما نزدیک شوم اکراه دارم، زیرا از جانم می‌ترسم/دندانهای من چون آسیاب هستند و بر روی نان شما از بیم چون منی، آیه‌الکرسی حک شده است/چنین مانعی است که مرا از شما بازداشته است. چگونه نزد شما نزدیک شوم وقتی که دندانهایم همراه من است؟!

۲- احمد بن جعفر بن موسی بن یحیی بن خالد بن برمکی (۲۲۴ - ۳۲۴هـ. ق)، چهره‌ای کربه با چشمانی پف کرده داشت. لقب وی نیز برگرفته از همین است. او از راه سرایندگی و آوازه خوانی کسب معاش می‌کرد و در علم نحو، لغت و ستاره شناسی تبحر داشت. (فروخ، ۱۹۸۱، ج ۱: ۴۲۵)

۳- ترجمه: ای احمد بی شرم که از فضله‌ها تغذیه می‌کنی/ فراموش کرده‌ای که زمانی، یک قهرمان یاورت بود که از بازار برای حلیم وارد می‌آورد؟!

ابن حجاج نیز از بخیلی که مهمان نوازی نمی‌دانست، انتقاد کرده و می‌گوید که مهمانانش از گرسنگی تلف شده‌اند و او باید بر آنان سوره‌ی مائده بخواند تا زنده شوند:

يا راتحاً في داره غادياً بغير معني و بلا فائدة
قد جُنَّ ضيافك من جوعهم فاقرأ عليهم سورة المائدة^۱
(فروخ، ۱۹۸۱: ۵۷۵)

ابن سکره در جایی، از ریاکاری و فجور فردی احمق و بی تقوا انتقاد می‌کند:

يا جوّ أمرّد يا حليفَ البلادِ لك في الفسق عادةً أي عادة
أنت لا تعرف الصلاة فقل لي لِمَ تَأْتِيتَ في شِرا سِجادة^۲
(نعالی، ۱۹۸۳، ج ۳: ۲۰)

ابوالشمقمق نیز در قالب شعری تمسخرآمیز، حج نمودن فرد حرام خوار را مقبول نمی‌داند و معتقد است که حج الاغ وی مقبول تر است:

إذا حججتَ. مال أصلُهُ دَنَسٌ فما حججتَ ولكن حججتَ العَيْرُ
لا يقبلُ اللهُ إلّا كُلَّ طيبة ما كلُّ من حجَّ بيتَ اللهِ مبرورٌ^۳
(ابوالشمقمق، ۱۹۹۵: ۵۶)

۴- تمسخر خود و خندانیدن مردم: بسیاری از شاعران گول نما به خندانیدن مردم روی می‌آوردند و از این رو، مسائلی که بر زبان مردم یا بر زبان خودشان جاری بود به شعر تبدیل کردند تا مردم راحت تر آن را به خاطر بسپارند. بسیاری از مواقع، موضوع خنده و سرگرمی، خود شاعر

۱- ترجمه: ای آنکه هر صبح و شب، در خانه‌ی خویش، پرسه می‌زنی و سودی نمی‌رسانی! مهمان هابت از گرسنگی، به مرز جنون رسیدند؛ بر آنان سوره‌ی مائده را تلاوت کن.

۲- ترجمه: ای مردک کوسه و هم پیمان حماقت که گناه و فجور عادتت شده/ تو که با نماز خواندن بیگانه‌ای، چرا در خرید سجاده‌ای این همه دقت و ظرافت نشان می‌دهی؟!

۳- ترجمه: اگر با مال آلوده حج کنی، حجی انجام نداده‌ای، بلکه این شتر تو است که حج گزارده است/ خدا جز عمل پاک و خالص را نمی‌پذیرد. نه هرکس که حج گزارد حجش بی شبهه و معصیت است.

بود. بسیاری از این شاعران می‌دیدند که مسخره کردن خود، سبب خنده‌ی دیگران و از آن جمله ممدوحان می‌شود و این خنده، عاملی برای خشنودی و مقبولیت می‌گردد و شاعر تکسب گرا نیز هدفی جز رضایت ممدوح و کسب پاداش نمی‌طلبد. (اشقر، ۲۰۰۲: ۶۴) و البته این نوع نگرش، پیوند بین شاعر و ممدوح را تحقیرآمیز و مبتنی بر سرسپردگی محض می‌گرداند. شعرای گول نما شخصیت خود را خرد می‌کردند تا بدین وسیله به عطایا و صلواتی دست یابند که نیاز آنان و خانواده‌ی ایشان را برآورده کند. از آنجا که این شاعران، کسب درآمد و منفعت طلبی را هدف غایی خود می‌دانستند به سبک و اسلوب شعری چندان بهایی نمی‌دادند. (همان: ۶۵)

ابودلامه یکی از این شاعران شوخ طبع است که حتی در میدان جنگ نیز دست از رفتار و گفتار مسخره طنزآمیز برنمی‌داشته است. وی آنگاه که ناچار می‌شد در رکاب امیران به جنگ برود، با سخنان و اشعار هزل آمیز، از جنگیدن طفره می‌رفت و اگر به اجبار، او را به میدان می‌فرستادند، زیرکانه از رویارویی با دشمن می‌گریخت و گاه باعث خنده‌ی دو سپاه می‌شد. ابو دلامه هیچ فرصتی را برای مسخرگی و برانگیختن خنده‌ی مردم از دست نمی‌داد. مثلاً گویند: استری لنگ و لاغر و ناتوان را مرکب خود ساخته بود تا هنگام سوار شدن بر آن، بیشتر باعث مضحکه و خنده شود. وی در قصیده‌ای آکنده از زیبایی و طنز، آن استر را که به گفته‌ی خود جامع همه‌ی عیوب بود، چنان وصف کرده که باعث شهرت و آوازه‌ی آن شد و از آن پس ضرب المثل «أعیب من بغلة أبي دلامة» بر سر زبانها افتاد و هر چه را که عیب و نقص بسیار داشت، به قاطر ابودلامه مثل می‌زدند. (فاتحی نژاد، ۱۳۷۲، ج ۵: ۴۵۴، ذیل ابودلامه)

ابو دلامه به راحتی، شخصیت خویش را لگد مال می‌کرد و برای رضایت دیگران، خود را از هرگونه بزرگواری مبرا می‌دانست و خویشتن را به بوزینه و خوک مانده می‌کرد:

ألا أبلغ إليك أبا دلامة فليس من الكرام ولا كرامة
إذا لبس العمامة كان قرداً وختيراً إذا نزع العمامة^۱
(فروخ، ۱۹۸۱: ۸۵ و ۸۶، مطر، ۱۹۹۶: ۴۷)

۱- ترجمه: هان ابودلامه، به خودت بگو که تو نه از جمله بزرگانی، و نه از شخصیت بهره‌ای داری! هرگاه دستار بر سر می‌نهی بسان میمون می‌شوی، و چون آن را فرو می‌نهی به خوک می‌مانی.

بروکلمان می‌نویسد که او بیش از اینکه شاعر باشد، اسباب خنده و شب نشینی حکام بود. (بروکلمان، ۱۹۵۹: ۱۸)

ابوالعبر نیز که لقب سرور گول نمایان را در دربار متوکل یدک می‌کشید این گونه رفتار می‌کرد. او خود را مضحکه‌ی دربار کرده بود؛ از این رو، لباسش را وارونه می‌پوشید و کلاه را در پا و جوراب را بر سرش می‌نهاد و شلوار را به جای پیراهن به تن می‌کرد و پیراهن را به جای شلوار می‌پوشید. (ضیف، ۲۰۱۰، ج ۴: ۵۰۱) گویند که متوکل او را در سورت‌مه قرار می‌داد و به سمت آبگیر هُل می‌داد، سپس به خدمتکارانش دستور می‌داد تا با تور ماهیگیری او را بیرون بکشند و بدین گونه خلیفه می‌خندید و با ابوالعبر انس می‌گرفت:

وَيَأْمُرُ بِي الْمَلِكُ فَيَطْرُقُنِي فِي الْبِرْكِ
وَيَصْطَادُنِي بِالشَّيْبِكِ كَأَنِّي مِنَ السَّمَكِ
وَيَضْحَكُ كَكَكَكَ كَكَكَ كَكَكَ كَكَكَ!
(همان: ۵۰۱)

روزی جوانی از او پرسید که چرا دجله از فرات بلندتر است و چرا پنبه از کماة (دنبلان) سفیدتر؟ او پاسخ داد: زیرا گوسفند منقار ندارد و دم طاووس چهار وجب است. بدین سان، او با پاسخ‌های احمقانه‌ی خود، سبب خنده‌ی مردم و نفوذ شعر و سخنش در بین مردم می‌شد. (ابن معتر، بی تا: ۳۴۳)

أَنَا أَنَا أَنْتَ أَنَا أَنَا أَبُو الْعَبْرَةِ
أَنَا الْغَنِي الْمَمْقُوقُ أَنَا أَخُو الْمُجَنَّةِ
(همان: ۳۴۳)

او در این شعر نیز با تحقیر و تمسخر خود و با اضافه کردن نون مشدد و هاء زبده کنیه‌ی خویش { اسباب خنده‌ی دیگران شد. (ضیف، ۲۰۱۰، ج ۴: ۵۰۲)

۱- ترجمه: ای ابوالعبر، من، من هستم، تو هم من هستی/من ثروتمند احمق و دیوانه‌ای هستم.

۷. ارزش فنی و ادبی شعر گول نمایان

می‌توان گفت که «در سده‌ی دوم و آغاز سده سوم، شعر نوحاسته (مولد) در جست‌وجوی شیوه‌های تازه‌تری در بیان موضوعات گوناگون، خاصه موضوعات اجتماعی بود و توانست خود را از قید شعر کلاسیک رسمی برهاند، با این همه، هنوز در مقابل زبان توده‌ی مردم و نیز در برابر الفاظ فارسی فراوانی که با بار معنایی تازه به زبان و ادب‌عرب وارد شده بود، تاحدی مقاومت می‌کرد». (آذرنوش، ۱۳۷۴، ج ۳: ۳۱۳، ذیل ابن حجاج)

شوقی ضیف در مورد ابوالعبر می‌گوید: او همیشه از الفاظ غریب و دور از ذهن استفاده می‌کرد و از واژه‌های عامیانه بهره می‌برد و اشعار هزلی او از نظر وزن، بسیار پریشان است. (ضیف، ۲۰۱۰: ۵۰۲) اشعار ابن حجاج نیز مملو از الفاظ عامیانه و کلمات بازاری بوده است. (فروخ، ۱۹۸۱: ۵۷۴)

به نظر می‌رسد که ابن حجاج نیز به اندازه‌ای که به نقش کلمه در قصیده توجه می‌نموده به ارزش شعری کلمات توجه نمی‌کرده است. (حاتم، ۲۰۱۲: فی مدیح‌الحق) ظاهراً در زمان ابن حجاج، نه تنها واژه‌های مولد، دیگر اکراهی در دل مردمان بر نمی‌انگیخت، بلکه الفاظ عامیانه یا بیگانه به آسانی در زبان شاعران راه یافت. (آذرنوش، ۱۳۷۴، ج ۳: ۳۱۳، ذیل ابن حجاج) ابن حجاج چندان مقید وزن و قافیه نمی‌شد و بسیاری از لغات غیر معمول ادبی و عامیانه‌ی بغداد در قرن چهارم را وارد شعر ساخت. (متز، ۱۳۷۷، ج ۱: ۳۰۵)

از ویژگی‌های برجسته‌ی شعر ابوالشتمقم می‌توان به عدول او از چارچوب شعر کلاسیک عرب از جهت معنی و اسلوب اشاره نمود. او همچنین از الفاظ ضعیف، بسیار استفاده می‌کرد (ابوالشتمقم، ۱۹۹۵: ۲۳، مقدمه، به نقل از مرزبانی) اشعار بقیه شاعران گول نما نیز بیش و کم دارای این ویژگی‌ها است.

شاعران تحامق غالباً در قالب قطعات کوتاه شعر گفته‌اند. دلایل این امر عبارتست از: ۱- در قالب قطعه بهتر می‌توان اندیشه‌ای را بیان نمود تا در قالب قصیده‌ای بلند؛ زیرا اگر شاعر، ایده‌ی مشخصی را در قالب قصیده‌ای بلند بیان کند، گرمی و حرارت خود را از دست می‌دهد و زیباییش کمتر به چشم می‌آید، چه، او باید به تکرار و تولید دوباره‌ی معانی بپردازد و این امر سبب ضعیف شدن شعر می‌شود. ۲- رایج شدن شعر بر زبان عامه یکی از اهداف این شاعران بود، از این رو، حفظ کردن دو یا سه بیت آسانتر از حفظ کردن قصیده‌ای بلند است. (أشقر،

۲۰۰۲: ۷۹) لذا شاعران گول نما به لحاظ نوگرایی در ساختار قصیده، سزاوار تمجید می‌باشند. آنان گاهی مقدمه را بیان نمی‌کردند و گاه به جای مقدمه از فقر و اوضاع بد خود سخن می‌راندند. (همان: ۸۳)

اما در مجموع می‌توان گفت که ادبیات گول نمایی از نظر فنی قابل مقایسه با ادبیات رسمی نیست و بدون شک از نظر زیبایی و ابداع در درجه‌ی پایین تری قرار دارد. ادبیات شاعران گول نما معمولی است و از جهت واژگان و ساختار در آن سستی و رکاکت قابل ملاحظه‌ای به چشم می‌خورد که برخواننده پوشیده نیست. (عساف، ۲۰۰۸: ۱۶) در نتیجه، سرایندگان این اشعار غالباً از شاعران طراز دو در عصر عباسی محسوب می‌شوند.

رونق یافتن این گونه اشعار در بین عامه، نشان دهنده‌ی سقوط ذوق هنری مردم است، از این رو، این گونه اشعار از جنبه فنی - گرچه گاهی مفاهیم بلندی دارند - اهمیت چندانی ندارند، با این حال، شعر تحامق و گول نمایی، سند تاریخی مهمی است و بسیاری از ابعاد ظلم و فساد جامعه را آشکار می‌سازد؛ نیز اوضاع و احوال مردمی را بیان می‌کند که با زبان طنز و سخریه بر واقعیت‌های فاسد موجود در جامعه - که دفع عملی آن بر ایشان میسر نبود - غلبه نمودند. (اشقر، ۲۰۰۲: ۸۳) مثلاً شعر ابن حجاج برای کسانی که تاریخ اخلاق را رصد می‌کنند، بسیار مفید است و قصایدش نیز برخی از جنبه‌های زندگی در بغداد را به تصویر می‌کشد. شعر ابوالشمقمق نیز تصویر دقیقی از جامعه‌ی عباسی در همه سطوح، از قوی تا ضعیف، فقیر تا غنی، استواری اخلاق تا طنزهای غیر اخلاقی را منعکس می‌کند. (ابوالشمقمق، ۱۹۹۵: ۷، مقدمه)

۸. نتیجه‌گیری

جامعه‌ی عباسی به دلیل درآمیختن با فرهنگ‌های مختلف، و ظهور گرایش‌های فکری و اخلاقی متعدد در آن، دارای تناقضات و مشربهای فکری و منشهای اخلاقی متفاوتی بوده و ظهور پدیده‌ای به نام تحامق و گول نمایی، یکی از مظاهر این تناقض است. شعر تحامق را می‌توان جزئی از شعر عامیانه دانست که به بیان احساسات فردی و مشکلات و دردهای فردی و عمومی در قالبی طنزآلود و تمسخرآمیز تمایل دارد. ادبیات تحامق در واقع، به ستیز خرد و بی‌خردی می‌پردازد و به صورت گذرا، مظاهر این درگیری را به تصویر می‌کشد و

بحران‌هایی را که مردم و به خصوص ادیبان در آن زندگی می‌کنند، بازگو می‌کند. قدر مسلم اینکه شاعران و ادیبان گول نما که به عقل گریزی فرا می‌خواندند، افرادی اندیشمند و فرزانه بودند و گفته‌ها و کردار آنان، ناشی از درک عمیق واقعیت‌ها بود. در نظر این گروه، عقل یعنی محرومیت، بد یمنی، فقر و نداشتن جایگاه مناسب در جامعه، و با کنار گذاشتن آن می‌توان به زندگی نیکو و شهرت و منزلت مناسب دست یافت. کسب ثروت، شهرت، در امان ماندن از آسیبه‌ها، آلوده نشدن به مفاسد موجود در جامعه، پرداختن به فساد و اباحی گری در ورای تحامق و... از علل گرایش به این شیوه بوده است. این شاعران در اشعار خویش به موضوعات مختلفی چون فقر و بدبختی خود، پایین بودن منزلت خویش و نادیده گرفته شدن حقوقشان در جامعه، انتقاد تمسخر آمیز از اوضاع سیاسی جامعه و مردمان زمانه پرداخته و بسیاری از مفاسد موجود در جامعه را آشکار می‌کردند.

در مجموع، شعر گول نمایان از نظر فنی و ادبی جایگاه والایی ندارد و شاعران آن در زمره‌ی شاعران طراز اول نیستند. غالب اشعار ایشان به لحاظ معانی و اسلوب، سست، و سرشار از الفاظ عامیانه و رکیک است؛ اما با این همه، یک سند تاریخی و جامعه شناسی ارزشمند محسوب می‌شود و آینه‌ی تمام نمای زندگی کوخ نشینان و واقعیت‌های مربوط به ایشان در عصر عباسی است. بنابراین می‌توان گفت که شعر تحامق از نظر فنی چندان برجسته نیست، اما از حیث مضمون اهمیت زیادی دارد.

منابع و مراجع

مراجع عربی

۱. ابن معتز، عبدالله بن محمد، بی تا، طبقات الشعراء، چاپ سوم، القاهرة: دارالمعارف.
۲. ابن ابی الاصبغ، بی تا، عیون الأبناء فی طبقات الأطباء، بیروت: دار مکتبة الحیاة.
۳. أبو الأنوار، محمد، ۲۰۰۹، الشعر العباسی تطوره و قیمه الفنیة، القاهرة: مکتبه الآداب.
۴. ابن منظور، ۱۹۴۴، لسان العرب، قم: نشر آدب الحوزه.
۵. أبو الشمقمق، ۱۹۹۵، دیوان أبی الشمقمق، شرحه: واضح محمد صمد، بیروت: دار الکتب العلمیة.

٦. أبو الفرج اصفهاني، بي تا، الأغانى، جلد نم، بيروت: مؤسسه جمال للطباعة والنشر.
٧. اسماعيل، عزالدين، ٢٠٠٩، في الأدب العباسي، چاپ اول، بيروت: دار النهضة العربية.
٨. أشقر، محمد عبدالقادر، ٢٠٠٢، «التحامق في الشعر المملوكي»، مجلة التراث العربي، شماره ٨٣ و ٨٤، صص ٥٥-٨٧.
٩. بديع الزمان الهمداني، أحمد بن الحسين، ٢٠٠٢م، مقامات بديع الزمان، قدم له وعلق عليه وشرحه علي بوملحم، بيروت: دار ومكتبة الهلال.
١٠. بروكلمان، كارل، ١٩٥٩، تاريخ الأدب العربي، ترجمة عبدالحليم النجار، القاهرة: دار المعارف.
١١. الثعالبي النيشابوري، عبدالملك، ١٩٨٣، يتيمة الدهر في محاسن أهل العصر، بيروت: دار الكتب العلمية.
١٢. جبوري، كامل سلمان، ٢٠٠٣، معجم الشعراء، بيروت: دار الكتب العلمية.
١٣. خليل بن أحمد، الفراهيدي، ١٩٨٤، العين، قم: منشورات دار الهجرة.
١٤. زيدان، جرجي، ١٩٩٦، تاريخ آداب اللغة العربية، بيروت: دار الفكر.
١٥. سزكين، فواد، ١٩٩١، تاريخ التراث العربي، إدارة الثقافة والنشر بالجامعة.
١٦. صادر، كارين، ٢٠٠٧، «أدب التهامق في العصر العباسي»، مجلة المعرفة، سال ٤٦، شماره ٥٢٤، صص ٩٨-١١١.
١٧. ضيف، شوقي، ٢٠١٠، تاريخ الأدب العربي، جلد ٤، قم: انتشارات ذوى القربى.
١٨. طبري، محمد بن جرير، بي تا، تاريخ الأمم والملوك، بيروت: دار إحياء التراث العربي.
١٩. طباره، محمداحمد، ٢٠٠٥، «أبو العبر نقيب الحمقى في البلاط العباسي»، مجلة رياض اليومية، دمشق، شماره ١٣١٦٧.
٢٠. عطوي، علي نجيب، ١٩٩٣، الشعر في العصر العباسي، بيروت: مؤسسة عزالدين.
٢١. الفاحوري، حنا، ١٩٨٦، الجامع في تاريخ الأدب العربي «الأدب القديم»، الطبعة الأولى، بيروت: دار الجليل.
٢٢. فروخ، عمر، ١٩٨١، تاريخ الأدب العربي (العصر العباسي)، بيروت: دار العلم للملايين.
٢٣. مطر، اكرم، ١٩٩٦، نوادر أبي دلامة و أبي الشمقمق، بيروت: دار الكتاب العربي.
٢٤. حاتم، يوسف، «في مديح الحمق»، دمشق: <http://www.maaber.org>
٢٥. عساف، حسين حمد، نقد كتاب مقالات في أدب الحمقى والمتحامقين: www.diwanalarab.com

- فارسی

۲۶. آذرنوش، آذرتاش، ۱۳۷۲، «ابن حجاج»، دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، جلد ۲، تهران: بنیاد دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، صص ۳۱۲-۳۱۸.
۲۷.، ۱۳۷۴، «ابوالرقمق»، دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، جلد ۳، تهران: بنیاد دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، صص ۴۸۷-۴۸۹.
۲۸.، ۱۳۷۴، «ابوالشمقمق»، دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، جلد ۳، تهران: بنیاد دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، صص ۵۹۸-۶۰۱.
۲۹. جعفریان، رسول، ۱۳۷۹، از پیدایش اسلام تا ایران اسلامی، تهران: موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.
۳۰. حلبی، علی اصغر، ۱۳۷۷، تاریخ طنز و شوخ طبعی در ایران و جهان اسلامی، تهران: انتشارات بهبهانی.
۳۱. ذکاوتی قراگزلو، علیرضا، ۱۳۶۶، «شعر عامه پسند در ادب عربی و شاعران پیشه ور و عامی»، مجله کیهان فرهنگی، شماره ۴۶، صص ۲۵-۲۷.
۳۲. شادروی منش، محمد، ۱۳۸۴، «شيوه‌ها و شگردهای طنز جدید و مطایبه»، مجله رشد آموزش زبان و ادب فارسی، شماره ۸۴، صص ۵۰-۵۷.
۳۳. فاتحی نژاد، عنایت الله، ۱۳۷۲، «ابو دلامه»، دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، جلد ۵، تهران: بنیاد دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، صص ۴۵۳-۴۵۵.
۳۴. متز، آدام، ۱۳۷۷، تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزالو، چاپ ۴، تهران: امیر کبیر.
۳۵. مصاحب، غلامحسین، ۱۳۸۳، دایرة‌المعارف فارسی، تهران: امیر کبیر.
۳۶. نیشابوری، ابوالقاسم حسن، ۱۳۶۶، «عقلاء‌المجانین»، ترجمه مهدی تدین، مجله معارف، شماره ۱۱، صص ۱۲۸-۳۹.
۳۷. وکیلی، ابومحمد، ۱۳۷۴، «ابن سکره»، دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، جلد ۳، تهران: بنیاد دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، صص ۶۹۳-۶۹۴.
۳۸. کردچگینی، فاطمه، روش‌های ایجاد طنز و شوخ طبعی، انتشارات سوره مهر: www.afkarnews.ir

التحامق ومخالفة القيم السائدة في أدب العصر العباسي

هادي نظري منظم،^١ سيد محمود قتالي^٢

١- أستاذ مساعد في القسم اللغة العربية و آدابها بجامعة تربيت مدرس- طهران

٢- طالب الماجستير في اللغة العربية و آدابها- جامعة بوعلی سینا- همدان

hadi.nazari@modares.ac.ir

ملخص:

شعر التحامق لون خاص من الأدب الفكاهي، و نوع من الانتقاد و الاحتجاج الضمني ظهر في الأدب العباسي و أصبح ظاهرة مستفيضة. و تظهر في العصر العباسي جماعة من الشعراء المتسولين، و البائسين و المخالفين لكل ما هو سائد من القيم، يقدمون صورة عن تحول القيم و عن آلامهم النفسية و آلام الطبقات الفقيرة و وراء تحامقهم و تغافلهم و إضحاحهم للناس، و بهذا ينالون ثروة و مالا و يكسبون شهرة كما يُضفون على الأدب العباسي صبغة شعبية.

هذا المقال يعتمد المنهج الوصفي- التحليلي؛ تطرقنا فيه إلى أسباب نشأة أدب التحامق في العهد العباسي و أغراضه و المواضيع التي عالجها هذا اللون من الشعر، كما استعرضنا فيه الميزات الفنية و الجمالية لشعر التحامق في العصر العباسي.

الكلمات الرئيسية: التحامق، الشعر العربي، العصر العباسي، الأدب الشعبي.

Pretending to be Fool and Abnormality in the Literature of Abbasid Era

H. Nazari Monazam,^{1*} S.M. Qattaly²

1- Assistant Professor of Tarbiat Modares University

2- Student of Arabic Language and Literature, Boo-Ali Sina University, Hamden

hadi.nazari@modares.ac.ir

Abstract

Pretending to be fool, as a poetic phenomenon, appeared in the Abbasi era, and in fact, it is a manner in which the smart poet and sagacious literary by pretending to be ignorant, expresses the society and its issues, grieves, and problems in irony styles.

In this paper, the causes of pretending to be fool or ignorant in poetry and the reasons for inclination toward it in the Abbasid era have been investigated. In addition, the most important objectives that poets who fool themselves had attempted to grasp, have been explained. Then the issues have been raised in these poems and their literary values and technical characteristics have also been analyzed.

Furthermore, it has been tried to investigate the outcomes and consequences of such poems by describing the conditions and thoughts among the Abbasid society and analyzing the lives and poems of the poets who pretended to be fool or ignorant.

Keywords: Pretending to be fool, Arabic Poetry, Abbasid Era